

خلیج فارس در گذرگاه تاریخ

یازدهم اردیبهشت ماه مصادف با «روز ملی خلیج فارس» است تا این روز مناسبی باشد

برای تمرکز افغان ایرانیان که نه تنها در سرزمین مادری بلکه در همه واحدهای

جغرافیایی محل زیست خود در گستره ای به وسعت سراسر گیتی به پاسداشت نمادی

از غرور ملی و افتخار میهنی خود روی آورند. غرور و افتخاری که به یمن و تبرک تأثیر

ژرف باورهای عمیق الهی و دینی ارزشی مضاعف یافته است و در این روز با سرفرازی و

نازش به وجود فسونبار پهنه آبی جنوب ایران به نام «فارس» شگون یافته و متجلی می

شود. این گستره نیلگون که زمانی به تمامی در درون قلمرو ایرانیان قرار داشت و از

دیرینه روزگاران دریای فارس خوانده شده است تنها یک واژه ساده نیست بلکه یک

«مفهوم» نهادینه شده است که عصری چند هزار ساله به قدمت آغاز نگارش تاریخ

مکتوب بشر از عهد باستان دارد. همه می دانیم که «مفاهیم» در یک شبانه روز شکل

می گیرند و خلق الساعه نیستند بلکه از روندی طولانی توأم با رنج و امید، واقعیت و

رؤیا و اندیشه و عمل حاصل می آیند و نهادینه می شوند. خلیج فارس و نام ابدی آن

نیز یادآور حضور و نقش برجسته و ویژه اجداد آزادکام ایرانیان است که نام این پهنه

آبی را به خاطر جایگاه استوار و تحسین برانگیز خود در عهد باستان و در روزگار

اسرارآمیز کهن در تاریخ هستی بشر حتی متون مذهبی ملکه اذهان کردند و خلیج و

نام بامسمای آن آنچنان آسمان فرسا شد که برخی مورخان اسلامی نام خلیج فارس را

از منشأ الهی و ملهم از اسما آسمانی دانسته اند.

نام خلیج فارس

در عصر حاضر که اغراض سیاسی جعل تاریخ را نیز برای تحقق خواسته های نامورد با

اباحه گری ترویج می کند، هر پژوهشگر راستین و بی غرضی می تواند بدون صعوبت و

دشواری از متون باستانی تا تاریخ معاصر و زمان حاضر آنگاه که نوبت سخن به نام

گستره آبی جنوبی ایران می رسد تالو نام خلیج فارس را شاهد باشد که به مثابه

افشاگر ماهیت و منشأ اسامی مجعول پرتوافشانی می کند و ماهیت اهداف مغرضانه ای

را برملا می سازد که در خدمت، سیاست پیشگانی قرار می گیرد که وحدت میان

مسلمانان را برنمی تابند و با تمسک به هر وسیله ای حتی اگر از درونمایه لازم نیز تهی

باشد به منظور صیانت از تخت و کیان خود امت اسلامی را به واگرایی تحریک و

تحریض می کنند تا آنجا که عدم تجانس و هنجارستیزی حامیان فرامنطقه ای بر

اشتراکات فرهنگی، دینی و مذهبی همسایگان هم کیش تفوق یابد.

در سده نوبنی که عصر انقلاب اطلاعاتی خوانده اند، «غربال کردن اطلاعات و صدور

آن» از مهم ترین ابزارها برای القای اندیشه طراحان «نظم نوین جهانی» محسوب می

گردد به ویژه با لحاظ این مهم که گسترده ترین و تأثیرگذارترین شبکه های رسانه ای،

دیداری، شنیداری و نوشتاری در تملک و اختیار دنیای غرب و صهیونیست های مولود

آنان قرار دارد که بی محابا فرهنگ ستیزی مغایر با منافع خود را هدف قرار داده اند و

هر آینه که مقتضی بدانند برای تأمین آنچه که مطلوب نظرشان است و تضمین حیات

شبکه های غول آسا و قدرتمند مالی و سیاسی حکم می رانند و سپس در زمان مناسب

به اشاره پدرخوانده، عوامل شهرت طلب جعل تاریخ را قبیح نمی دانند و باز هم داستان

«خلیج عربی» و «جزایر عربی اشغال شده» در نفیر کهنه و منسوخ پیشین دمیده می

شود. در دو قرن اخیر به تاریخ خلیج فارس می توان به عنوان برآیندی از رابطه سه

دایره هم مرکز شامل مردم و دولت ها نگاه کرد. این دایره ها در نخستین حلقه خود

شامل مردمی بود که کرانه های خلیج فارس محل زیست آنان بود، قدرت های منطقه

ای که شامل ایران، عربستان و عراق بودند در حلقه میانی جای می گرفتند. این قدرت

ها که کرانه های خلیج فارس را اختیار داشتند هر یک داعیه سیادت بر خلیج فارس را

در داشتند و چنین هدفی را سرلوحه برنامه ها و شعارهای خود قرار داده بودند اما حلقه بیرونی از آن قدرت های فرامنطقه ای بود که منافع ملی فرامنطقه ای آنها سبب دل بستگی شان به خلیج فارس شده بود و به شکلی منظم یا متناوب در این پهنه آبی حضور خود را به رخ می کشیدند. حلقه اخیر را که می توان قدرت های بین المللی در مقاطع مختلفی از تاریخ دو قرن پیش نامید که در این میان به ویژه حضور امپراتوری عثمانی، بریتانیا، روسیه و سرانجام آمریکا از بقیه پررنگ تر و تأثیرگذارتر بود. تحركات و تحولات مرکز گریز این دایره ها و مدارهای قدرت در آن پروسه پرفراز و نشیب و رابطه پیچیده و معادله ای چند مجهولی را پدید می آورد که به بی ثباتی دامن می زد و درونمایه تحولات خلیج فارس بود اما شاخص ترین ویژگی های این رابطه محورهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را دربرمی گرفت. محور سیاسی به دعاوی اقتدار سیاسی و مفاهیم استراتژیک پیوندهای سیاسی مربوط می شود. محور اقتصادی از مسیر دریایی مهمی حکایت می کرد که بستر و زمینه ارتباط تجاری و اقتصادی و راه های آبی بود اما از لحاظ اجتماعی دین اسلام حلقه شاخصی بود که دست بالاتر را در این همهمه داشت چرا که تقریباً جملگی ساکنان کرانه های دوسوی خلیج فارس پیرو اسلام بودند و بخشی از جهان بزرگ تر اسلام را

تشکیل می داد و در مقاطع حساس نقشی عمده و اساسی ایفا می کرد به این معنا که

اختلافاتی مانند تضاد بین سنی و شیعه و اباضی و وهابی در بین ساکنان کرانه های

خلیج فارس هم گسستگی ایجاد می کرد و هم اینکه به گونه شگفت آوری سبب پیوند

کشورهای منطقه می شد. با لحاظ این متمم بود که عثمانی ها و در مقطعی مصریان

اگرچه بیگانه بودند اما از مشروعیت دینی خود سود می جستند. بنابراین دولت های

اروپایی دین اسلام را به مثابه رادع و مانعی برای برقراری ارتباط نزدیک با مردم خلیج

فارس ارزیابی می کردند و به تعبیری آن را تهدیدی بالقوه اما جدی می پنداشتند و از

«پان اسلامیسیم» اوج گرفته و پیامدهای مترتب بر آن بیمناک بودند.

به هر روی اروپاییان هر چقدر هم که در خلیج فارس سابقه حضور داشتند باز هم از

دیدگاه ساکنان اجنبی بودند و اگرچه هنجارها و ارزش های ساکنان خلیج فارس به

مذاق آنها خوش نمی آمد اما دست بردن و تغییر در این حریم ممنوعه را خطرناک و

غیرقابل پیش بینی تلقی می کردند.

به این ترتیب اروپاییان هرگز دیدگاه مثبتی به دین اسلام و پیروان آن نداشتند و

مسیسیونرهای مذهبی آنها هیچ گاه موفق نشدند این منطقه را جولانگاه تبلیغ عقاید

خود کنند و به همین علت به فعالیت در آب های خلیج فارس بسنده کردند و هرگز در

پی تغییر هویت ساکنان کرانه ها برنیامدند.

برای بررسی بیشتر پیرامون خلیج فارس و به ویژه نام آن ناگزیر هستیم که هر چند به

طور مجمل از تاریخی آغاز کنیم که در صفحات و سطور آن نام خلیج فارس مضبوط

شده باشد و این تاریخ درست از همانجا شروع می شود که تاریخ هستی بشر به رشته

تحریر در می آید و این واقعیت مطبوع و دلپذیر را اثبات می کند که خلیج فارس از

آغاز نگارش تاریخ مکتوب بشر از تأثیرگذارترین مناطق گیتی بوده است.

نگاهی گذرا به پیشینه نام خلیج فارس

از روزگار یونانیان کهن که پیش از میلاد مسیح آغازگر مطالعه نوین جغرافیا بودند و با

استناد به مکتوبات «استرابو» که پدر جغرافی لقب یافته تا پس از اسلام و آثار ابوریحان

بیرونی و ابن فقیه هیچگونه تشکیکی در نام خلیج فارس ملاحظه نمی شود و همگان

که نام بردن از همه آنان مستلزم نگارش صفحات بسیار است آن را به نام راستین خود

خوانده اند.

در اعصار بعدی تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می شود که به گواهی جرجی زیدان مورخ

نامی عرب در کتاب تاریخ تمدن اسلامی کاربرد عبارت خلیج فارس در میان مورخان و

جغرافیدانان از قرن سوم هجری و پسان تر عمومیت داشته اما طرفه اینکه المنجد

معروف ترین دایره المعارف دنیای عرب از همان نخستین چاپ خود همیشه از نام خلیج فارس استفاده کرده است.

حتی سیاستمداران واقع بین و بدون غرض عرب هم دلیلی برای جعل تاریخ و ابداع اسامی ساختگی نمی دیدند آنچنان که دکتر محمد نوفل معاون دبیر کل اتحادیه عرب در کنفرانس حقوق بشر تهران در سال ۱۹۶۸ در حضور خبرنگاران پیرامون نام خلیج فارس گفت: «من کوشش هایی را که برای تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی صورت می گیرد تمسخر می کنم و این کوشش ها را بی نتیجه می دانم و محکوم می کنم.»

در واقع این سرهنگ عبدالکریم قاسم بود که پس از کودتا و قبضه قدرت در عراق به سال ۱۹۵۸ از گرد راه نرسیده رؤیای رهبری جهان عرب و سوسه اش کرد و «دشمن تراشی برای تحریک احساسات ناسیونالیستی» را دستمایه مناسبی برای آرزوهای خود تلقی کرد و هم او بود که برای نخستین بار نام جعلی «خلیج عربی» را بر زبان راند.

وی امید داشت توجه و تمرکز اعراب را که تحت تأثیر نفوذ کاریزماتیک جمال عبدالناصر مقابله با اسرائیل دغدغه ذهنی شان شده بود، به سوی خلیج فارس و دشمن تازه ای به نام ایران جلب کند و اینکه عراق به عنوان به اصطلاح خط مقدم جبهه اعراب در برابر آن ایستاده است، قاسم در رسیدن به رؤیاهای جاه طلبانه اش شکست

خورد و بی آنکه فراخوان او از مرزهای کشورش فراتر رود در کودتایی دیگر به قتل رسید و کودتاگران بدن مثله شده اش را در خیابان های بغداد چرخاندند.

اما از عبدالناصر بعید بود که در کنار تلاش برای نمایانگر ساختن صداقت خود به عنوان

زامداری که دشمن اصلی صهیونیست ها است و «پان عربیسم» ابداعی خود را

جانمایه جد و جهد برای رهبری دنیای عرب قرار داده است نام ساختگی خلیج عربی را

سر دهد و فراموش کند که در سرآغاز حرکت خود برای نشستن بر آریکه سمبلیک

رهبری جهان عرب حدود و ثغور جغرافیای دنیای عرب را «من المحيط الاطلسی الی

الخلیج الفارسی» (از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس) (تعریف کرده بود.

انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق

سرنگونی شاه و پیروزی انقلابیون، پژواک انقلاب اسلامی را در کرانه های خلیج فارس

طنین افکند و آنها ضمن اینکه از سرنگونی شاه خرسند بودند از بیم تأثیر انقلاب

اسلامی در فراسوی مرزهای ایران چه در ساحت ایدئولوژیکی یا بعد سیاسی بیمناک

شدند و برای حفظ کیان خود به زیر چتر آمریکا خزیدند و بیشتر چالش با حوزه نفوذ

ایران را رویه خود ساختند.

در مورد جنگ تحمیلی عراق بر ایران متأسفانه باید پذیرفت که صدام در آن زمان در

نمایاندن این جنگ به عنوان شکاف بزرگ ایدئولوژیک و سیاسی میان اکثر اعراب و ایران بسیار موفق بود. شماری از کشورهای جنوب خلیج فارس این جنگ را به عنوان مظهر بیم و هراس و نگرانی های خود ارزیابی کردند. رخدادهای خشونت بار در برخی شهرهای این کشورها و ادامه مالکیت ایران بر جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس نیز عواملی بودند که سبب شدند برخی اعراب حاشیه خلیج فارس هرگونه اقدام ایران را بدون توجه به انگیزه و هدف آن به زعم خود تهدید علیه امنیت کشورشان تلقی کنند. با توجه به گستره برتر جغرافیایی و جمعیتی ایران که با کشورهای جنوب خلیج فارس قابل قیاس نیست و میراث فرهنگی و تاریخی گذشته ایران طبیعی است که ایفای نقش مسلط در خلیج فارس از سوی تهران به ویژه در زمانی که قدرت های بیگانه فرمانطقه ای در آن حضور چشمگیر دارند کاملاً منصفانه و بجا به نظر برسد همچنین ایران حق دارد این پرسش منطقی را مطرح سازد چرا در حالی که آنها برتری منطقه ای شاه وابسته به غرب و عامل آمریکا را پذیرفته بودند همین حق را بر ج.ا. مقتدر روا نمی دانند؟ نمی توان این پندار واهی را واقعی انگاشت که در جمهوری اسلامی ایران نسبت به رژیم شاه تمایل کمتری برای حفظ تمامیت ارضی کشور دارد.

این در حالی است که ج.ا. حمایت فراوان کشورهای جنوب خلیج فارس از عراق را که

تجاوز مستقیم به ایران محسوب می گردید، با بزرگ منشی به چماقی برای کوبیدن بر سر آنها تبدیل نکرد اما آیا همکاری و پیوندهای نزدیک، تنگاتنگ و گاه غیرقابل باور نظامی کشورهای جنوب خلیج فارس با آمریکا که خصمانه به عناد و کین توزی خود علیه انقلاب اسلامی ادامه می دهد، موجه و دوستانه تلقی می شود؟ چه کسی است که درک نکند حضور گسترده و غیرقابل توجیه هزاران نظامی و ناوگان دریایی آمریکا در منطقه تهدید مستقیم امنیت ایران محسوب نمی گردد. با این وجود ج.ا.ایران که پشتگرمی و حمایت ملت را کارآمدتر و مطلوب تر از حمایت نیروی نظامی بیگانگان می داند به جای انتقام و گروکشی، رویه اعتمادسازی را در رأس سیاست خارجی خود قرار داده و به انحای مختلف به همسایگان جنوبی خلیج نشان داده است که تنها در سایه اطمینان و اعتماد متقابل و همکاری منطقه ای حفظ امنیت خلیج فارس میسر و مقدور است و نکوهش دیگران برای فرافکنی معضلات داخلی راه حل مناسبی برای همزیستی مسالمت آمیز محسوب نمی گردد.

امنیت جریان انرژی، بهانه و دستاویز غرب در مجموع با توجه به عوامل جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و استراتژیک که وجه اشتراک همه کشورهای خلیج فارس است بهترین ساختار برای امنیت منطقه،

سیستمی است که بدون حضور هیچ یک از قدرت های غیرکرانه ای و با مشارکت همه

کشورهای منطقه مشکول گردد. یک عامل عمده که دستاویز بیگانگان برای توجیه

حضورشان در منطقه است یعنی حفظ امنیت و تداوم جریان انرژی به دنیای صنعتی

نیز با خردورزی و تعامل طرفین ذینفع توجیه هر نگرانی و دغدغه ای را بی مورد می

سازد. این عامل عمده شناختن منافع مصرف کنندگان اصلی نفت در منطقه است و

این منافع نمی تواند جز با تضمین ادامه مسالمت آمیز انرژی اعم از نفت و گاز از

منطقه تأمین شود و رابطه بین خریداران و فروشندگان نفت هم نمی تواند جز از راه

مقتضیات بازارهای بین المللی انرژی به نظم درآید.

ج. ثابت کرده است که در بحرانی ترین شرایط و در بحبوحه جنگ تحمیلی، تجاوز و

اشغال سکوهای نفتی توسط آمریکا و سخت ترین وضعیت، امنیت صدور نفت از خلیج

فارس و گلوگاه حیاتی آن تنگه هرمز را تأمین کرده و هرگز احساسات را در اندیشه

سیاسی خود دخیل نساخته است.

ما امروز در نخستین دهه هزاره نوبین هستیم که موج جهانی شدن و انقلاب دیجیتال

که رهاورد آن بوده، به سراسر جهان تسری یافته، مرزهای سیاسی را درنوردیده و روابط

بین الملل را بازتعریف کرده است. اگر کشورهای عرب همسایه در خلیج فارس همراه

با ایران با کارت های خود به درستی بازی کنند در خلیج فارس دارای پیش نیازهای

لازم برای سواری بر موج جهانی شدن و ایستادگی در برابر چالش های انقلاب

دیجیتالی هستیم، اصرار و الحاح بر مواضع سنتی و منسوخ گذشته با واقعیات عصر

حاضر همخوانی ندارد و خلیج فارس را به جولانگاه همیشگی میهمانان ناخوانده تبدیل

می کند.

منبع-<http://www.iran>:

newspaper.com/1385/850211/html/diplomatic.htm